

کتاب

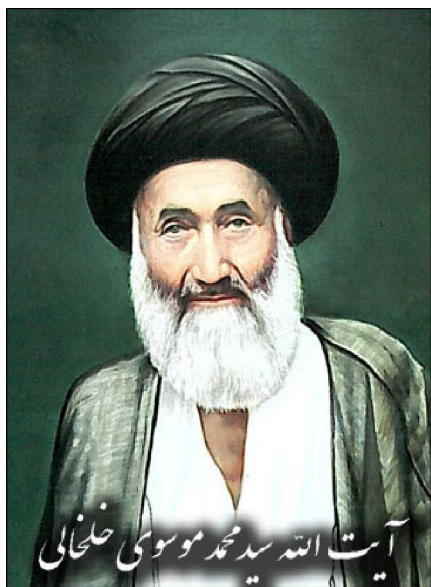
# اصحاب استجاره و مسجد سہلہ

## { کرم از آثار مداومت بر عمل استجاره در مسجد سهله؛ توفیق تشرف و رفع همیشگی تشنگی؛ و تأخیر عنایت از شب چهارم

مرحوم علامه شیخ علی اکبر نهاوندی {۱۲۷۸-۱۳۶۹ هـ.ق} (در کتاب عبقری الحسان ج ۲ ص ۲۰۰، الیاقوت الأحمر یاقوتة ۲۰) نقل کرده است: توسّل یکی از سادات معمر از اهل علم نجف اشرف است؛ به حضرت بقیّة الله (ارواحنا له الفداء)، و اثر دیدنش؛ جناب مستطاب، سلالة الأطیاب، عمدة الفضلاء، شریعت مآب، آقای سید مرتضی مرعشی تبریزی نجفی (دام شرفه) {۱۳۲۵-۱۴۱۶ هـ.ق} {که اخوی جناب مستطاب شریعتمدار، ثقة الإسلام آقای شهاب الدین مرعشی (دامت برکاته) است که مجاور بلده مبارکه قم، و در آنجا معروف به آقا نجفی است}. در این ماه {که ماه جمادی الاخری از سال هزار و سیصد و شصت و یک (۱۳۶۱ هـ.ق) است، و مطابق با وقت نوپسانیدن این عبقریه یازدهم است؛ به مرکب چاپی از برای طبع} در مشهد مقدّس مشرف شده، و در حین ملاقات؛ قضیّه ای از حضرت مستطاب، حجّة الإسلام حاج سید محمد خلخالی (۱۲۸۴-۱۳۶۴ هـ.ق)، {مجاور نجف اشرف (دامت برکاته) که از اوثق ائمه جماعت آن مکان جنت نشان (امام جماعت ایوان طلای حرم علوی عليه السلام)، و از اصدقاء دیرینه این بی نام و نشان است}، نقل فرمودند. احقر تمنا نمود؛ که آن را به خطّ شریف خود مرقوم داشته، تا آنکه در این موقع مناسب نگاشته آید. پس تمنای این ناچیز به ذروه قبول، و مرقومه ایشان حرفاً به حرف؛ مطابق این منقول است:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلوة على نبيه محمد، وعلى ابن عمه علي بن أبي طالب، وعلى الأئمة المعصومين، حجج الله على عباده، واللّعة الدائمة على اعدائهم أجمعين. و بعد؛ بنا به امثال امر مبارك حضرت آية الله فخر الشّيعه و محي الشّريعه آقای نهاوندی (دام ظلّه العالی) این قضیّه تحریر می شود:

روزی از ایام تحصیل (بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هـ.ق)، احقر عباد الله، تراب اقدام اهل العلم، مرتضی الحسینی التّجفی، در ارض غری {نجف} (زادها الله شرفاً) خدمت سیّد جلیل و عالم نبیل زاهد متقی، آقای آقا سیّد محمّد خلخالی (دامت افاضاته) مشرف بودم، و نقل مجلس و شمع محفل ما، ذکر مبارک حضرت بقیّة الله فی الأرض، یوسف گم گشته آل محمّد، حجّة منتظر (صلوات الله علیه و علی آباءه الکرام) بود.



پس قضیّه ای ایشان نقل کردند حیرت آور، که ذکرش موجب صفای قلب، و زیاده عقیده برادران دینی می شود. ان شاء الله. و آن قضیّه این است که آقای معظّم له (خلخالی) فرمودند که:

(سید نجفی) سیّدی بود جلیل، صاحب ورع و تقوی، و از معتمّین از اهل علم نجف اشرف، و حال انعزال و انزوایی داشت، و بین من و ایشان رفاقت و ودادی بود. شبی از شبها، آن سیّد جلیل

را دعوت کردم به منزل خود؛ تا با ایشان مؤانست کنم. ایشان هم تشریف آوردند. و فردای آن شب را هم نگذاشتم که بروند، و تا غروب، که يك شبانه روز شد، در منزل ما تشریف داشتند، و فصل هم فصل تابستان بود و هوای گرم که قهراً معطّش است. پس عطش بر ما غالب می شد. از مایعات مبرّده رافع عطش می آوردیم، و می نوشیدیم، و آن سیّد جلیل بر خلاف ما هیچ اظهار عطش نمی کرد، و هر چه را که از مایعات مبرّده به ایشان عرضه می داشتیم، از روی تفنّن چیزی از آنها به دهان می گرفت. پس من عرضه داشتم: آقا شما چرا

اظهار عطش نمی‌نمایید در این يك شبانه روز؟ فرمودند: من تشنه نشدم. من متحیر ماندم.

تا آنکه ده دوازده روز بعد، با آن آقای محترم رفاقت کرده؛ به کوفه رفتیم، و تا يك هفته با هم در منزلی بودیم. دیدم که آن سید جلیل هیچ تشنه نمی‌شود. روز آخر که خیال مراجعت به نجف اشرف داشتیم، به ایشان اصرار زیادی کردم که: وجه عدم تشنگی شما را باید من هم بدانم، و اگر دوايي برای رفع عطش پیدا نموده؛ و استعمال می‌نمایید، به من هم یاد بدهید، که کمتر آب بخورم. در این باب اصرار زیاد کردم، و ایشان از گفتن ابا می‌کردند. بالأخره آن سید محترم فرمودند: بیا برویم لب شطّ و قدری قدم بزنیم. پس به لب شطّ رفته، در حین قدم زدن فرمودند:

چهل شب چهارشنبه، چنانچه سیره مستمره اغلی از علماء و صلحاء و عبّاد و نسّاک نجف اشرف بر این جاری است، به نیّت درك حضور سلطان عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مسجد شریف سهله می‌رفتم تا اربعین تمام شد، و اثری ندیدم، و مأیوس گشتم. بعد از آن، متفرّقه می‌رفتم، با کمال یأس. تا شبی از شبهای چهارشنبه مشرفّ شدم. وقت بیرون آمدن از مسجد، مقداری از شب گذشته و دیر شده بود، و آبی که خادم مسجد تهیّه می‌نمود برای زوّار، تمام شده بود. پس بسیار تشنه و شب تاریک، رو به مسجد کوفه گذاشتم، چون مرکبی هم پیدا نمی‌شد. تاریکی شب، و وحشت از دزد و راهزن از یکطرف، و زحمت پیادگی و پیری از یکطرف، و از شدّت تشنگی و عطش بی طاقت بودن از یکطرف؛ پس در بین راه نشستیم؛ و به آن عین الحیوة متوسّل شده، عرضه داشتم: یا حجّة بن الحسن ادرکنی. ناگاه دیدم عربی در مقابل من ایستاده سلام کرد، و به زبان عربی مُکسّر (شکسته) متداولی نجف اشرف فرمود: من مسجد

**السّهلة** تجی سیدنا؟ ترید تروح بالمسجد الکوفه؟ (سیدنا از مسجد سهله می آئی و می خواهی بروی مسجد کوفه؟) پس من با کمال بی حالی و ضعف عرض کردم: بلی. فرمود: قُم (پاشو). و دست مرا گرفته از جای حرکت داد. عرض کردم: انا عطشان، ما أقدر أمشی. (من تشنه ام نمی توانم راه روم) فرمود: خذ هذه التمرات (این خرماها را بگیر). و سه دانه خرما به من داد، و فرمود: اینها را بخور. **من تعجّب نموده، و با خود گفتم: با عطش چه مناسبت دارد؟ چه آنکه خوردن آن باعث زیادی عطش می شود، نه رفع آن! و موجب احتراق قلب است! پس به اصرار فرمود: خذْ أکُلْ (بگیر بخور). من ترسیدم تَمَرَد کنم. با خود گفتم: هر چه امشب به سر من بیاید خیر است.** پس یکی از آن خرماها را به دهان گذاشتم، دیدم بسیار معطر، و چون فرو بردم، يك انبساط و انشراح قلبی به من روی داد، که گفتمی نیست، و فی الفور عطش و التهاب کم شد. پس دویمی را خوردم، دیدم عطرش از اوّلی زیادتر است، و انشراح قلب و بردی و خنکی آن از اوّلی بیشتر؛ تا آنکه آن سه دانه خرما را خوردم، دیدم عطشم بالکلیه رفع شد، و عجبر آنکه خرماها هسته نداشتند، و تا آن وقت، و از آن وقت تاکنون، چنان خرمایی ندیده؛ و نخورده بودم. پس با او به راه افتاده، و چند قدمی که برداشتیم، فرمود: هذا المسجد (به عربی مکسّر) {این مسجد}. متوجّه به درب مسجد شدم. دیدم مسجد شریف کوفه است، و ملتفت پهلویم شدم، دیدم آن مرد عرب نیست.

پس من از آن وقت تاکنون تشنه نشده ام؛ مثل شماها که تشنه می شوید. و معلوم می شود که آن مرد عرب، خود آن سرور و یا یکی از ملازمان درگاه سلطنتی آن غائب از نظر بوده. کتبه العبد المذنب، مرتضی الحسینی النّجفی عفی عنه.

# پژوهشگردها و آموزشگردهاى بنياد حيات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى

علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئين الهى

علوم تقويم نجوم تخيم - علوم طب جامع - علوم پاكزيستى

آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانسروى الهى

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسى - رسانه هاى حيات اعلى

طرح و برنامه ريزى پژوهشى و مديريت و اشراف علمى

## دارالمعارف الإلهية

نشر ششم: يازدهم جمادى الآخري ١٤٣٧

[www.Aelaa.net](http://www.Aelaa.net)

[aelaa.net@gmail.com](mailto:aelaa.net@gmail.com)

# والحمد لله رب العالمين